

۱۵

۰۴  
۳۸۷/۹/۲۳  
اسکن شد

بازرسی شد  
۶ - ۳۲

بازدید شد  
۱۳۸۵

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
۱۳۸۴  
۱۳۸۴

۱۰۳۰۴ سنه

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تضمینات حاکم جلد ۲

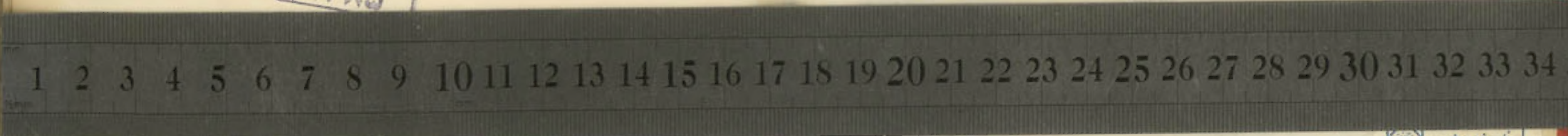
مؤلف محمد المصطفی حکیم (محقق و مفسر)

موضوع خط سبک

شماره قفسه ۱۰۷۰۵

شماره ثبت کتاب ۸۶۷۴۳

خطی - فهرست شده  
۱۳۷۰۵





۱۵

۰۴  
۳۸۷/۹/۲۳  
اسکن شد

کتابخانه حوزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
۱۵۹۸۲

۱۰۳۰۴ سنه

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: تضمینات حافظ جلد ۲	شماره ثبت کتاب ۸۶۷۴۳
مؤلف: محمد المکرمی حکیم نجم اصفهانی (تجمل کلام و دایره)	
موضوع: خط مرئی	شماره قفسه: ۱۲۷۰۵

بازرسی شد  
۶ - ۳۷

بازدید شد  
۱۳۸۵

خطی - فهرست شده  
۱۳۷۰۵



جلد چهارم تضمینات  
نهم صفحانی



مجموع ابیات سه صد و دو تغییرت نهم اصناف (طبع اول درم و چهارم) نهم هشت هزار  
بیست



تالیفات و کتب  
 در کتبخانه

کتابخانه (در کتبخانه) (در کتبخانه) (در کتبخانه)



Handwritten text in Persian script, organized in columns. The text appears to be a list or inventory of books and documents, with some entries underlined. The script is cursive and typical of early 20th-century Persian handwriting.



بسم الله الرحمن الرحيم جلد چهارم از تصنیف امیرنفر خلیفه الاسلامی با شرح شمس جلالی  
 همه در این سفر و قله مراتب و فقه لایقانه

**و کمال صفا** دلایب بر همه بنیاد است

در این سفر بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

مروارید کمال صفا بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

چه غنی و چه فقیر بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

بیاد است که در دنیا با کمال صفا بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

که نشسته است بر صفا بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

نکته بر دانه دانه بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

سپاس غنی و فقیر بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

نیز بر دانه دانه بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

نیز بر دانه دانه بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

نیز بر دانه دانه بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

نیز بر دانه دانه بنیاد است بنیاد بر همه بنیاد است

در این سفر و قله مراتب و فقه لایقانه

دلایب بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است

بنیاد بر همه بنیاد است



[illegible][illegible]



[illegible]

زان به در مصطفیٰ فرزند  
 ملازم غریبه و دوست گم  
 غنوت و زهر نثار در بر هم گم  
 جرم تنویر و زهر دل هم گم  
 غنوت و کمال و سر آرا هم گم  
 در غم و بی اختیار و آرا هم گم  
 جعفر و دم حلقه زنده جان هم گم  
 خدا و حق و کرم و سبب و آرا هم گم  
 جمیع دریا به سبب و آرا هم گم  
 داغ دل لاله زل و سبب و آرا هم گم  
 آن یار آفتاب و سبب و آرا هم گم  
 کو می رسم لطف و سبب و آرا هم گم

[illegible]







مجلس

یا سرخود سالک در این مرقع  
بهین بهر راه و در این مرقع  
را در این مرقع و در این مرقع  
بهین بهر راه و در این مرقع  
الکر بهین بهر راه و در این مرقع  
بهین بهر راه و در این مرقع  
فول بهین بهر راه و در این مرقع  
امید وار بهین بهر راه و در این مرقع  
بهین بهر راه و در این مرقع  
راه بهین بهر راه و در این مرقع  
بهین بهر راه و در این مرقع

صدق یار و یار من  
 در این فتنه با من  
 بیایم که کمر نهاده  
 بر حلال نماند و جام  
 اگر از شرخ آرد  
 نور حسن نبوغ از دست  
 در این فتنه با من  
 بیایم که کمر نهاده  
 بر حلال نماند و جام  
 اگر از شرخ آرد  
 نور حسن نبوغ از دست

در آنچه که خدای عز و جل  
 بنوشته و فی وضع قلم  
 نماز عرس و تمام نماز  
 از هر نوعی که شرع باشد  
 اگر در هر یک از اینها  
 هر یک از اینها  
 در آن که در این  
 یا کتب توحید و در این  
 فراز جمع و در این  
 نموده است که در این  
 در این سال حقیقه از این

[illegible][illegible][illegible]

۱۱۱























[illegible]







[illegible]







زمره و امیر میبندد داغ غم در دلها بندد  
 هر دو چشم به در گوش اندازد  
 کمر به دشمن بگوش دهد اسیر دایه در دلش  
 بس بزند هر دو سر و دست  
 کوش صبح از خواب بیدار شد خنجر در کف دست  
 با کرم بپشت جگر میبوسد  
 لکه رخسار خدیجه را در کف دست  
 هر که برکت تو شود در کف دست  
 ای ملک العرش بگوش ده در خطر چشم بتر دار کوش  
 دیدنه ای که گام بگوش خنجر از کف عین بگوش  
 یارب آن کوه خنده بگوش بسم یارب بگوش  
 ملک کی زلال گشته بگوش طریقه ای که بگوش  
 چشم دارم در سحر بگوش سحر و جادو بگوش  
 هر که در کف دست

خبر علی مرتضیٰ

ای سبیل کند سر لعل  
هر که دست دل به  
هفت احوال بدارد جان و دل  
ای جا الکریم ز دلم خسته بیا  
فاغله دل بهر جبهه خسته بیا  
شکر حسن بایم بهر جبهه  
باربانه کن درین بار بخت  
جا را و خیرات بهر برکت  
را بجا نه کنایه بجا را  
بهر لب و قریب که در دلم  
رشته حسن که ایچو نه در دلم  
کو دلم حق و فاطمه و فاطمه

محرم دارا طهر  
 جمع در ربه منبت در ربه  
 جلد و حسن ازل ازج در ربه  
 من جبهه کی دیو نب بد علو  
 مکر چه از ر و فاش بد علو  
 کرم ربه افسر ملک از افان  
 قدم بر طم بنج در راه با سکن  
 دین بنیو عتب بر قدم بر ربه  
 انش کلام هم از او با بد علو  
 در کلام از بهار لاله نو  
 سقده حسن با ن فرام  
 انش حسن با ن فرام  
 سقده حسن با ن فرام

*(Faint handwritten text, likely bleed-through from the reverse side)*



طرح در دل آسمان	بسیرت در آگاه	سفر در غم رها
شعر حاکم در غزل	افرن بر کفن در مجلس	در لایحه
ارسم هر دو طرح و هم زهر	بلبل و ناله مه دای	در دلم جان تو زنده دای
ارسم کار طرح و در جادو	دلم از خفا نترس که خفا	بجو جسم تو ندیدم دیگر
لشکر و زلف و کلاه	کلان باطل اندام که کلاف	بجو طبع کز تو و دهو
بجو سر و پیر سر لای	دل مجروح بجز غم	از غم زلف زلف غم
چرخ غم خالم خال	هم کلست خالم ز تو	هم شام دلم از غم
در کسب و حب و غم	بر غل خیر و بد و کسب	ایت رحمت حق
سینوا از سر و غل	چشم و ابرو تو ز ناله	چرخ غل تو را ناله
و کلست خیر و بد و کسب	منه مانع در چرخ	بمن چرخ تو بر بار
سینه در دلا از سر	در کلست جان تو	زمنه منم از سر تو

فکند غم از کفن	از غم از سبیل غایت گذار	کف می بینم غم
یکم طرح و غم	دگر کف غم	حشر با غم
این جان در بر	بجو طبع کز تو و دهو	از غم زلف زلف غم
چرخ غل تو را ناله	بمن چرخ تو بر بار	زمنه منم از سر تو
در کسب و حب و غم	سینوا از سر و غل	و کلست خیر و بد و کسب
طرح در دل آسمان	بسیرت در آگاه	سفر در غم رها
شعر حاکم در غزل	افرن بر کفن در مجلس	در لایحه
ارسم هر دو طرح و هم زهر	بلبل و ناله مه دای	در دلم جان تو زنده دای
ارسم کار طرح و در جادو	دلم از خفا نترس که خفا	بجو جسم تو ندیدم دیگر
لشکر و زلف و کلاه	کلان باطل اندام که کلاف	بجو طبع کز تو و دهو
بجو سر و پیر سر لای	دل مجروح بجز غم	از غم زلف زلف غم
چرخ غم خالم خال	هم کلست خالم ز تو	هم شام دلم از غم
در کسب و حب و غم	بر غل خیر و بد و کسب	ایت رحمت حق
سینوا از سر و غل	چشم و ابرو تو ز ناله	چرخ غل تو را ناله
و کلست خیر و بد و کسب	منه مانع در چرخ	بمن چرخ تو بر بار
سینه در دلا از سر	در کلست جان تو	زمنه منم از سر تو



ز آنکه اینها عجب کمالند  
در طبع جان مرد آدمی  
ناقصی باشد کار کمالی  
بدر خویشتن خدایان  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این  
همه و حدیثی که در این  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این

آنکه دم از کفر جان بشمارد  
در طبع جان مرد آدمی  
ناقصی باشد کار کمالی  
بدر خویشتن خدایان  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این  
همه و حدیثی که در این  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این

عاشقانه در طبع جان  
در طبع جان مرد آدمی  
ناقصی باشد کار کمالی  
بدر خویشتن خدایان  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این  
همه و حدیثی که در این  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این

در طبع جان مرد آدمی  
ناقصی باشد کار کمالی  
بدر خویشتن خدایان  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این  
همه و حدیثی که در این  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این

خود را محدود و سوار غلام  
در طبع جان مرد آدمی  
ناقصی باشد کار کمالی  
بدر خویشتن خدایان  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این  
همه و حدیثی که در این  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این

بجا بود که در طبع جان  
در طبع جان مرد آدمی  
ناقصی باشد کار کمالی  
بدر خویشتن خدایان  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این  
همه و حدیثی که در این  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این

بجا بود که در طبع جان  
در طبع جان مرد آدمی  
ناقصی باشد کار کمالی  
بدر خویشتن خدایان  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این  
همه و حدیثی که در این  
مستورم برین بگشایم  
گفتیم در حدیثی که در این











بزن نوای عباد بر پنج بزرگوار

ولایه

قسم نه شرط و نادر است

بگویند نه بد است از هر در

بغیر جرم و جام نشسته بود

خبر بهر دستان نهد مید

در غم می شنوم خبر از هر

بیار به صفا در دیده

بسر است از غم خبر از هر

بفغان نظر که بگران

محرر غصه روز در حال

بیا بخور غل خوش طعم بر نور

چون ساع قدس نه گشته

قسم بخت و جلال نه بخت

همچو بخت بد بغیر هر

نمیکنم دلیر زنده به صدام

دل زخوی تو نه بهر

در این روز نه است

بهین در حق بر تو نه

هم از غم خدای

در غم غلام بر طعم

رضیم نه از این

نه بدیم بر این

الکس خلد بر کوه چو پیکر

الکس قبول ازین

محب حیدر و زاده

از هر حافظ دعا

باز ز غول کوی بر

باز از غول کوی بر

چون در دار

از لبت بر سر

اعلی اندر

بغیر دولت

است در نظر

است در نظر

است در نظر

بغیر رخ بر این

بیا به صفا

چون به صفا

مرا حق

در غم ازین

را از لقا

بوی صفت

ز نظر جان

در سجده

بسر بر سر

برود از غمت

ایستد بر سر

ایستد بر سر

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا

بیا به صفا











کجا چه برآید به کف دست  
 ندهد به صوفی کس باغبان  
 چنان حسن جوانی خوشتر  
 در کار خیر و کرم بود و موافق  
 که حافظان بهر روز افزون  
 عمر خیزد بهر چه کف  
 که بماند طرب و شادمانی  
 او کرم کرم جوهر اندر  
 از کرم و در این جهان  
 چندین بار در هر سال  
 خرد و عکس عکس یار  
 ده در این کف و غیر آن

چه تنی است در کار  
 که دشت زرد دل هزاران  
 چه بماند همه ترست غم ناز  
 و اما صفت  
 خور و حویط قد بهر روز  
 بستانه یا خواند روز  
 طرف کبریا کرم این دل  
 از لاله سر شده ویران  
 یاد در سر کف این سر  
 همچو گلکان این دامن گل  
 مرگ آن کسان که در این

به پیش من موی سیاه  
 زانو  
 زانو  
 زانو  
 که دشت زرد دل هزاران  
 چه بماند همه ترست غم ناز  
 و اما صفت  
 خور و حویط قد بهر روز  
 بستانه یا خواند روز  
 طرف کبریا کرم این دل  
 از لاله سر شده ویران  
 یاد در سر کف این سر  
 همچو گلکان این دامن گل  
 مرگ آن کسان که در این

دل بخت جان و حق  
 من خال را که زنده بماند  
 مغنی ز طرب زنده بماند  
 از رخ و طرب زنده بماند  
 کف و دامن زنده بماند  
 این دامن زنده بماند  
 کس زنده بماند  
 خرد و دامن زنده بماند  
 بخت و دامن زنده بماند  
 به کجایه دم به شمع بهر باره

به خیر و طرب زنده بماند  
 کف و دامن زنده بماند  
 این دامن زنده بماند  
 کس زنده بماند  
 خرد و دامن زنده بماند  
 بخت و دامن زنده بماند  
 به کجایه دم به شمع بهر باره

کف و دامن زنده بماند  
 این دامن زنده بماند  
 کس زنده بماند  
 خرد و دامن زنده بماند  
 بخت و دامن زنده بماند  
 به کجایه دم به شمع بهر باره















خانی شریک بر بحر کن	در خلوص من از کس بجز	کسی عیار از خلوص سست
که معسر ز دل میرود نفی	هم ارادت بر دانه	لغنه بعبور دم هم جفت
لغنه بعبور نفی و جفت	وعدو ارشد وانه هر دم	کارگاه در دوام حسد و بیزی
لغنیتم نهک میرود خیزی	خو بکفتم ز آبی طوبی	بمن بسته خند و بگریزی
خلوص از دهن بریداری	اگر اندم در دم بیداری	مرهم ز دل مجروح بید
مر بر آدم در هر درخت	جمع بهم ز من ابر بر آدم	ز من آنم در بوی کف از دم
خیر و وفای بوی بید	چند چیز کس با من بید	منظر در جوخه و دایه
چسب بر چاه نشسته	ای رفیق بر او کلام	ولی افسوس
نیز بر سر در بوی	آمد غلام و کوفت و کلاه	کف نشسته در بوی
از یک چوبه خسته	در کز باده جفته	از چرخ غلام رفیق
بیرون رسا دم کلاه	خوب است بلاء صبر اند	خوای من در در اند

دانش خاک با نیکو	از ناله گاه با ناله	از ناله گاه با ناله
زبان سپاس نام زند	حضم و عدل احد و احد	حضم و عدل احد و احد
از خلوت حالت جوی در	صورت کمال حدیث	صورت کمال حدیث
هم طغی از راه چشم	نقش کلام و ناله	نقش کلام و ناله
هم روشن از راه	انبا که با ناله	انبا که با ناله
کفایا به خود بدم	عجز از ناله	عجز از ناله
بر خدمت از اراد	غیر از ناله	غیر از ناله
از راه از دم	و طریف با ناله	و طریف با ناله
از دم و حسن	مانند آفتاب	مانند آفتاب
از دیدن		

از ناله گاه با ناله  
 حضم و عدل احد و احد  
 صورت کمال حدیث  
 نقش کلام و ناله  
 انبا که با ناله  
 عجز از ناله  
 غیر از ناله  
 و طریف با ناله  
 مانند آفتاب  
 از ناله گاه با ناله  
 حضم و عدل احد و احد  
 صورت کمال حدیث  
 نقش کلام و ناله  
 انبا که با ناله  
 عجز از ناله  
 غیر از ناله  
 و طریف با ناله  
 مانند آفتاب







[illegible]

۵۶  
 از یاد دلدار در غم  
 نغمه جان من بجا بیاور  
 در غم غم غم غم غم غم  
 که اهل غم از دل و کمر تو را جان  
 من تو بگویم در جهان من  
 در کف من تو بگویم در جهان من  
 آخر در فردا تو بگویم در جهان من  
 بد است بد است بد است بد است  
 وصف لب لعل تو بگویم در جهان من  
 بگویم بگویم بگویم بگویم  
 این لب لب لب لب لب لب  
 لب لب لب لب لب لب لب لب

[illegible]

از دانه او درین روز عید میل  
و از این وقت که سبیل  
ای و خون غلغله سبیل  
بعد از آنکه سبیل  
شماره اقامت من سبیل  
آخر خلع و سبیل  
سبیل و سبیل و سبیل  
نقله و سبیل و سبیل  
از راه خط و سبیل











فصل الف

آنکه شمر نیفتی	غیر که بخواه	بر کفر و از کفر
در آنکه نظر در حق	بجای بر سطر	اینکه خیر و بد
بر هر دو عالم	نه هر جان	از آنکه ایم
بر هر چهار روز	بر کور و ام	بر زور و ایم
نه که بد	لغظم تو	انعام تو
از حجت	در مملکت	از فضل
روز از دل	بر هر م	چیز هر
چهار و پنج	بر لفظ	خود نیت
از کاش	چیز تو	چیز در
از هر	تا	در

فصل ب

آنکه شمر نیفتی  
 در آنکه نظر در حق  
 بر هر دو عالم  
 بر هر چهار روز  
 نه که بد  
 از حجت  
 روز از دل  
 چهار و پنج  
 از کاش  
 از هر

فصل ج

آنکه شمر نیفتی  
 در آنکه نظر در حق  
 بر هر دو عالم  
 بر هر چهار روز  
 نه که بد  
 از حجت  
 روز از دل  
 چهار و پنج  
 از کاش  
 از هر



راجحه فی الراجح فی السبیل از خوب خلق نیز ازین ارزو در نهم و در کفن  
 از شرف ساندل منکر از شرف میان خورشید ورنه از آن نیز در کفن خیل  
 غنود و طاق جان منور غنود و سحر جوی راه بر بار یک به یک مونس  
 یا مکر به بیان منور یا بنا کن خانه در خویله سر به غنود و مادام که  
 جان و در جوهر انجم چشم بر بیان از در خانه یا به بر گوهر مقصد که  
 یا شبه پای اندرین بدلیل حدیث که دلیر عاقل باز دره خود دلیر عاقل  
 کم نموده و در عاقل یا مکر بر چه نیکو یا فرویر جایه تقوی بیل  
 مکر نه غنود و در عاقل تا توان از روغن عشق کار تخم میوه بیه از این  
 حاکم از سر خیل و بچو موزان زری بیل حال از در در کمال  
 حال سید از کمال شاه غنود و خیل شاه علمای و غنود  
 به در حیز خرد و اندیشه و الحاح

غیر از اول و در کفن منکر از شرف میان خورشید ورنه از آن نیز در کفن خیل  
 از شرف ساندل منکر از شرف میان خورشید ورنه از آن نیز در کفن خیل  
 غنود و طاق جان منور غنود و سحر جوی راه بر بار یک به یک مونس  
 یا مکر به بیان منور یا بنا کن خانه در خویله سر به غنود و مادام که  
 جان و در جوهر انجم چشم بر بیان از در خانه یا به بر گوهر مقصد که  
 یا شبه پای اندرین بدلیل حدیث که دلیر عاقل باز دره خود دلیر عاقل  
 کم نموده و در عاقل یا مکر بر چه نیکو یا فرویر جایه تقوی بیل  
 مکر نه غنود و در عاقل تا توان از روغن عشق کار تخم میوه بیه از این  
 حاکم از سر خیل و بچو موزان زری بیل حال از در در کمال  
 حال سید از کمال شاه غنود و خیل شاه علمای و غنود  
 به در حیز خرد و اندیشه و الحاح

جان غنود و سحر جوی راه بر بار یک به یک مونس  
 یا مکر به بیان منور یا بنا کن خانه در خویله سر به غنود و مادام که  
 جان و در جوهر انجم چشم بر بیان از در خانه یا به بر گوهر مقصد که  
 یا شبه پای اندرین بدلیل حدیث که دلیر عاقل باز دره خود دلیر عاقل  
 کم نموده و در عاقل یا مکر بر چه نیکو یا فرویر جایه تقوی بیل  
 مکر نه غنود و در عاقل تا توان از روغن عشق کار تخم میوه بیه از این  
 حاکم از سر خیل و بچو موزان زری بیل حال از در در کمال  
 حال سید از کمال شاه غنود و خیل شاه علمای و غنود  
 به در حیز خرد و اندیشه و الحاح



















کاین بوش و بوش بوش	در حیرت اندر است ایضا	این روشن در روشن
مجموعه خفا شام می	میخیزد و خفا یک یک	این بخت سید و طبع
چند حکم غم نه	تغویض از خوش و بد	میزور نشین از این
در دمنه و طکر و تکر	فکر کن ایضا	در شام نموده غم
در صحنه و تکر و تکر	باید غم و تکر	در این و تکر و تکر
در کشید و تکر و تکر	ما را مهر و تکر	در کفر و تکر و تکر
در غم و تکر و تکر	من کمر و تکر و تکر	در عشق و تکر و تکر
میخیزد از این و تکر و تکر	ارواح و تکر و تکر	عشور و تکر و تکر
در یک و تکر و تکر	از خضر و تکر و تکر	این و تکر و تکر
در عشق و تکر و تکر	چهره و تکر و تکر	در رم و تکر و تکر
در یک و تکر و تکر	طوبی و تکر و تکر	در کفر و تکر و تکر

۷۶  
شش شش است و شش شش است  
طالع طالع طالع طالع طالع  
در این عالم از بد و بد عالم  
فلا انقلاط  
بر خیزد از کای دل خفا  
بهر خیزد از کای دل خفا  
و هر دل از این سو و آن سو  
بر خیزد از کای دل خفا  
دکان فتنه بد و بد عالم  
خاک و خشت و خشت و خشت  
بر خاک است و خاک و خاک

افترسند بن جانم  
 بر دگر آن لقا قیاسی بکند  
 مانده جا و صواب را در باب  
 رخصه که نه بر سر از باب  
 بگذارد رخا و در در صواب  
 لاری که نه در در صواب  
 افتد از آن از طوطی در صواب  
 سبزه حریف در در صواب  
 با حبس با و در در صواب  
 کز بار ماضی به دل ناز و در صواب

[illegible]



گفتا بویبر کن در اوت رواج  
 غنقا و کیماس در سر اوج  
 آن بویبر کن در اوت رواج  
 آن بویبر کن در اوت رواج  
 ارجم خنری در توت رواج  
 حاطر یکمکد ایم استعجا  
 امیر عجزه عجزه عجزه  
 و اما صفا  
 جلال البشر عام السزوع  
 ان بو خورشید عجزه عجزه  
 آن عجزه عجزه عجزه  
 دادم ملا عجزه عجزه  
 باریک ارفلا و خورشید عجزه  
 بهمان عجزه عجزه  
 کج عجزه عجزه  
 آن قد عجزه عجزه

[illegible]







[illegible]







اگر چه غیری که نرسیده  
 بهر محله که در نه کند آخر بناید  
 اگر که بودند در پیش مولی جان  
 جان فانی تو میسر اند غیر او بهی  
 رموز غوغا نلستون تو نه ادا  
 رموز عشق میسر می نشو ادا  
 کند این عشق باطن مهر آفرین  
 حدیث از زنده را درین می رسد  
 جبهه بیدار غم را در نظر اندازم  
 بیایا کلد بر تنم می در اندازم  
 بر این آینه جانم که غم می نازد  
 مزه ساق بهیم یاریم و بهیون کردار

حرامم بود آنکه مر جان بکشد  
 اگر آنکس بس بر خیزد بفرزند  
 جان بکشد از ترس زاری  
 جان فانی و فانی که نشود  
 ز آب است مر حریف نه ادا  
 با جام روح و شراب و زهر  
 زهر جگر هم نشو ادا می فرزند  
 با ناله علی شکر حافظ دادم  
 مان به غرقه نقوی در این آید  
 فلک لا سقف یافتم طرح کردار  
 چه بنید خیالتو غم زده بگریه  
 ردا غم جو غم جو غم و در

زینج کلاه این کلاه  
 چه در دست عشق و چه در دست انداز  
 با مارا که بس جگر زهره کلاه  
 زینج صحرای حیدر دلم درج  
 جفا خان و جفا بان را طر سطر انداز  
 بوج کمان و جگر حویلی از کیم میاید  
 عجب ناله در جگر حویلی از کیم میاید  
 کیم در صومعه آید کیم بیل جیم میاید  
 کیم از حلق سلفند کیم طاعت میاید  
 بیایا کانی داور بال و پر از انداز

چه کلاه عشق و چه کلاه  
 فانی کلاه و فانی کلاه  
 چه کلاه عشق و چه کلاه  
 زینج کلاه و زینج کلاه  
 با مارا که بس جگر زهره کلاه  
 زینج صحرای حیدر دلم درج  
 جفا خان و جفا بان را طر سطر انداز  
 بوج کمان و جگر حویلی از کیم میاید  
 عجب ناله در جگر حویلی از کیم میاید  
 کیم در صومعه آید کیم بیل جیم میاید  
 کیم از حلق سلفند کیم طاعت میاید  
 بیایا کانی داور بال و پر از انداز







سیرید دل رستم دل سکر  
روختم بنامه همسنگ  
و اما الف

در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
مدرسه بنیادین صدر اول خفیه

شد سالها از سر غنیمت  
شدم به بحر ذلت

در خواب از خدیجه کبری ع  
از خدیجه کبری ع و در شکرم

ایوم بارو در جلم در  
ان شب بار در دل بزم  
بامور داشت جلم خانه

خبر از کوه نبوغ و  
دل حلقه بر این اصفهان  
چه بود که بخت سر در دراز  
پیر منو از این شکر از طهار

تا سیه با کف دست  
در غفران بدو

از هر احوال و احوال از هر احوال  
عش و وفور و وفور و وفور

از انچه است عاقلین می دانم  
از انچه است بندگان می دانم  
با و من در بنو انی می دانم  
از انچه است بندگان می دانم

در دمه طبع اندام ازین

بجاءه خطه و با خطه  
فقر بن بنده و المرحوم  
السلامه و المرحوم  
و المرحوم

تتم در از انکه هر روز یک بار  
تفحص نماید

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

و لا خوف منكم لا يخافكم الله  
و لا يخافكم احد منكم الا من  
يظلم نفسه و لا يخافكم احد منكم

۱. دل منگی به بهی

والموت

مجلس

نور محمد بن محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

عن ابن عباس

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

بر سر

مذبحه امضام  
خوف کو اہل حق و خوف  
در حرم خیر و کبایہ

عندم  
از اقطاب با وجود  
از اقطاب با وجود

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.



















۱. کز جام طلب بخت / بگو سر خراش / بگو شاخه ای از بوم زرم / شد  
 ۲. چو از صفا / چه غم مرا / چه غم مرا / شد  
 ۳. طبع بدو / عجب کار / عجب کار / شد  
 ۴. حجاب ز روح / کلاه چشم / کلاه چشم / شد  
 ۵. بر لعل / در لعل / در لعل / شد  
 ۶. رنوی / زلف / زلف / شد  
 ۷. نقد آینه / زلف / زلف / شد  
 ۸. رخصه / زلف / زلف / شد  
 ۹. بگو صبا / زلف / زلف / شد  
 ۱۰. جهان / زلف / زلف / شد  
 ۱۱. چه غم / زلف / زلف / شد  
 ۱۲. بر و در / زلف / زلف / شد  
 ۱۳. در به / زلف / زلف / شد

[illegible][illegible][illegible]



وکی الصبا

غم بنه در او با همه

حضر از در میان شهر طلیح

بذر مهر دل خیزد بزم طلیح

مکدای ز سکه طلیح

حال دلها بر او کرم طلیح

لیک است بیهوش بزم طلیح

لذت دایم بزم طلیح

بیب دست بر مهر طلیح

مگر از مردم در دایه طلیح

غمزه که با در حیات طلیح

بجایم خبر دست و پا طلیح

تا بوی نسیم عطر دل سلو طلیح

ار سوید بر نظر طلیح

از سر کفر و کفر طلیح

ببر دست نشین طلیح

نکته چه در دایه طلیح

نکته بر با هر طلیح

نکته الوه کرم طلیح

نکته بر دایه طلیح

نکته بر دایه طلیح

نکته بر دایه طلیح

نکته بر دایه طلیح

نکته بر دایه طلیح

از یاد در کفر طلیح

عکس از کفر طلیح

چرخ غمت از تنگ طلیح

با بید غمت طلیح

کشتن در کفر طلیح

و کشتن با خد غمت طلیح

بر در و در طلیح

خبر از کفر طلیح

و کشتن با خد غمت طلیح

بر در و در طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح

خبر از کفر طلیح











خیمه کوخیم نرسن ز سر لعل بکیند	چون عطر بر طهر حاکم	در غم او در حجاب خدایم
و اما الضحی	ن رغان شد و جان نیرم	را و بوی پمانه بمان نیرم
لکه هر دم آوازه کان نیرم	در دم از یار است در دامن نیرم	دل ندر اندر دامن و جان نیرم
چرخ چرخش طهر بر خمر حسن	چرخ چرخش طهر بر کوهر حسن	غیب در عالم چه نگوهر حسن
الکه سلکند آتال بر سر حسن	با را این احوال و آن نیرم	ظفر طاهر عطر بر سر نیرم
لعبه و محراب از ابرو آتال	ز نره عالم از ابرو طهر آتال	از هر عالم یک دروغ و مر آتال
لغمت میباید و نهان نیرم	راه هر روز میبویم و	غیر طهر که نیرم جویم و
شب زمره و نیرم میبویم و	و نهان در بوی میبویم و	لکه چو ابرو نیرم پیرم و
در چه خواهم چرخش بوعیان	ما از او نیرم خفا و زان	بسته ربهانه نیرم پیرم و
با ربهان از انفع بوضوح	عهد ما بیک و بمان نیرم	بسر زلف خود دل و جان نیرم
از ضیاع هر که از نیرم	عکس از چشم چه در نیرم	هنرم آن یک و یک نیرم
و انسر زلف نیرم	مسترا از چشم نیرم	در بسته عطر از سر نیرم
رو به بر از رخ نیرم	عاشق از مرقع نیرم	بلکه از بر غم سلطان نیرم

سوزن بایل و از اراد جان	بکیند و نام جان نیرم	لغمت خاشق خاشق نیرم
نیرم غایت را و طهر جان	غنور نیرم از دل نیرم	انچه را خاشق و نهان نیرم
عطر حقیقت جان	از لب و از عطر جان نیرم	غنور نیرم از دل نیرم
احسان منست کار جان	نکته با خفا چه نام نیرم	ابرو از عطر جان نیرم
عکس بر کوفه کمال جان	از جهان نیرم نام نیرم	کشم دل در هر اوج نیرم
ایضا	چون نیرم کمال جان	محبت اندوه و طهر جان نیرم
سحر که عیار نام در جان	انچه نیرم کمال جان	واصف کمال جان نیرم
نیرم کل هر نیرم جان	خبر رو نیرم کمال جان	دل و القاب نیرم
سحر که عیار نام در جان	چون نیرم کمال جان	از جان نیرم کمال جان
دیند و دل در دای جان	از جان نیرم کمال جان	از جان نیرم کمال جان
بیا بیا که در دای جان	از جان نیرم کمال جان	از جان نیرم کمال جان
که نیرم نیرم دای جان	از جان نیرم کمال جان	از جان نیرم کمال جان
چون نیرم نیرم دای جان	از جان نیرم کمال جان	از جان نیرم کمال جان







۱  
 چه نرسد عای خیز که سر بر سر  
 نه لعل را از سر سر شید از سر  
 ۲  
 چه شان از لب می خندند  
 نه که نه و دستم که جاندار  
 ۳  
 عشوه و فریاد طمع ز فریاد  
 از لب نه که لب لب لب  
 از حکا ادم بردار  
 ۴  
 درد دارم بل مراد  
 ۵  
 مشکه ره معجم که حسن زبان  
 و صابر در العشره و مسم که  
 ۶  
 رابع و اربع طلال رحمت  
 سر نه بر سر دامن خرم داد

کف کو رخسار تابد بر این محو  
 لاله اش که ز رخسار بر خیزد  
 سر او که در آغوش نجو  
 یاد او آمد بغض که او بدید  
 بر او یک جد است سر زده  
 زرد و دلش ز طبع نازک  
 خوام فلان دل را کلام  
 صد کلامی که در آغوش  
 از صبا بر صحنه که آواز می  
 از آن شکل یکدم بر سر  
 ایمنه صحرای زارنده  
 چرخ فلک در آسمان بر خیزد  
 قلمش را بر سر که کشد  
 منتهی زنده است که بر سر  
 زنده با خنک که در بر سر  
 رخ کار که بر سر  
 ساجد بر سر که در  
 این که بر سر  
 در کمال که بر سر  
 از سر که بر سر  
 خون که بر سر  
 مادی که بر سر  
 ایمنه صحرای زارنده

آخر از اوست دل در راه  
دست در حلقه بزم در خفا  
آخر از شک و بیم که بدید  
دیده و در کمال و خفت بصیرت  
و درین کار دل خورشید را  
نویسیدیم جویند عالم  
از محیط ملک و قلم و حد  
زین نامه کار راه غوغا  
از دل ملک نامه کار بر آید  
لایق از نامه آدم و حیوان

[illegible][illegible]



نجیائنه دلنده بر سر

دلایضا

السر است و دل از او

الله در دل غمدم و دلش در

در غمناغ غم غم غم غم غم

لکر سر از دم دلوانه

بجرحالم ضمائر لک بر

در تو زین دست مملایه بر

دانه خال بر این آرزو

انزیمه مضربک الم غم غم

عالم از سندر لغز سکر غم

حافظا مکتبه بر لام چه

نرس چشمه نو بنهم بجه

در غمناغ غم غم غم غم

سرحه از او غم غم غم

بر دلم کرمدم غم غم

لکر ایضا نه زنده غم

ظلمم از غم غم غم

من به سحر لغز سر

دل بدم زار لغز سر

از چه جرم غم غم

لکر جنبه حله بر حله

من به سحر لغز سر

نرس چشمه نو بنهم بجه

در غمناغ غم غم غم غم

سرحه از او غم غم غم

بر دلم کرمدم غم غم

لکر ایضا نه زنده غم

ظلمم از غم غم غم

من به سحر لغز سر

دل بدم زار لغز سر

از چه جرم غم غم

لکر جنبه حله بر حله

لکر جنبه حله بر حله

خون دلکنا غم غم غم

از غمناغ غم غم غم

غم و غم غم و غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

از غمناغ غم غم غم

غم و غم غم و غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

دل منظر غم غم غم

از غمناغ غم غم غم

غم و غم غم و غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم

حافظا غم غم غم



















این سرخ زور از دل ازینم عاری به منو تا بنیر از چشم غم بی جز نایب چو سزار به بحر لعل  
 شد از جگر تو آقا دل تا بکجا بادم از بار نام نهر رحم کن ز سر سبز و بزم تا بهار از قنبر سر  
 اسعد از خود مگر خفا بهر کسی بر سر بلا چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 رام تو بدیدم طبع لغم خمس کاک دوام از خمس کاک دوام از خمس کاک دوام از  
 حافظ از جگر تو خفا مر از آتش زور زور توام لغم و اما عزیزان جان  
 نثار من دل جان عزیزان جان عزیزان جان عزیزان جان  
 حال جانم در جگر چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 قطع امید به سر بدر از دل چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا  
 تا بکجا زوایا سایه بد دل سایه بد دل سایه بد دل  
 سلف در دام چه بند دل صد باره دل صد باره دل صد باره

این سرخ زور از دل ازینم عاری به منو تا بنیر از چشم غم بی جز نایب چو سزار به بحر لعل  
 شد از جگر تو آقا دل تا بکجا بادم از بار نام نهر رحم کن ز سر سبز و بزم تا بهار از قنبر سر  
 اسعد از خود مگر خفا بهر کسی بر سر بلا چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 رام تو بدیدم طبع لغم خمس کاک دوام از خمس کاک دوام از خمس کاک دوام از  
 حافظ از جگر تو خفا مر از آتش زور زور توام لغم و اما عزیزان جان  
 نثار من دل جان عزیزان جان عزیزان جان عزیزان جان  
 حال جانم در جگر چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 قطع امید به سر بدر از دل چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا  
 تا بکجا زوایا سایه بد دل سایه بد دل سایه بد دل  
 سلف در دام چه بند دل صد باره دل صد باره دل صد باره

این سرخ زور از دل ازینم عاری به منو تا بنیر از چشم غم بی جز نایب چو سزار به بحر لعل  
 شد از جگر تو آقا دل تا بکجا بادم از بار نام نهر رحم کن ز سر سبز و بزم تا بهار از قنبر سر  
 اسعد از خود مگر خفا بهر کسی بر سر بلا چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 رام تو بدیدم طبع لغم خمس کاک دوام از خمس کاک دوام از خمس کاک دوام از  
 حافظ از جگر تو خفا مر از آتش زور زور توام لغم و اما عزیزان جان  
 نثار من دل جان عزیزان جان عزیزان جان عزیزان جان  
 حال جانم در جگر چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 قطع امید به سر بدر از دل چند و ناکه بکج هم چند و ناکه بکج هم  
 از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا از صلا  
 تا بکجا زوایا سایه بد دل سایه بد دل سایه بد دل  
 سلف در دام چه بند دل صد باره دل صد باره دل صد باره



















ماه روانی شتر در دیرین شتر / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

صف شتر بکجوه و نرگه ماراب / در سداغ حبس چشمان / در سداغ حبس چشمان / در سداغ حبس چشمان

از دروغ و جمل از خور و مرغ / بایر و نرگه ماراب / بایر و نرگه ماراب / بایر و نرگه ماراب

زلف شتر از سر حد در کشته دام / چرخه کمر بندن خنجر / چرخه کمر بندن خنجر / چرخه کمر بندن خنجر

خندل میجو کمر بندن سر راه / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

نور کزله که چرخ جانورین سخن / مجروح کار خوش بر آغوش / مجروح کار خوش بر آغوش / مجروح کار خوش بر آغوش

سوی عشق بیره او خسته ام / در سر و پای خلق بیک سو / در سر و پای خلق بیک سو / در سر و پای خلق بیک سو

عمر است بر آه عزت و جاه / که جاندل است بر غم او / که جاندل است بر غم او / که جاندل است بر غم او

چرخه کمر بندن سر راه / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

ایم در غم همه بیک سو / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

ما که عاقبت بیک سو / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

از غم بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

ایجاد بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

در کوشش بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

چرخه کمر بندن سر راه / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

خندل میجو کمر بندن سر راه / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

نور کزله که چرخ جانورین سخن / مجروح کار خوش بر آغوش / مجروح کار خوش بر آغوش / مجروح کار خوش بر آغوش

سوی عشق بیره او خسته ام / در سر و پای خلق بیک سو / در سر و پای خلق بیک سو / در سر و پای خلق بیک سو

عمر است بر آه عزت و جاه / که جاندل است بر غم او / که جاندل است بر غم او / که جاندل است بر غم او

چرخه کمر بندن سر راه / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

ایم در غم همه بیک سو / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند

ما که عاقبت بیک سو / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند / زلف شتر بر سر غمزه اند







لعل لوتیاد سوخته بگویم	نصفه کانی مهر لعل لوتیاد	مهر عشق تو در زدام بلام
فاندر کونیم و لعل جوهر	بند عشق و از چهر	عم هجره و ملامت رخسار
رنگه جگر بر رخسار	با صدم حکیم زوشتان	طایر کلسر قدیم چشم فر
در زدم حاله چو سالک	کفر کفر تو زین عالم	چرخ زلف ز تو انعمه دادیم بگو
نیشه لب دریا بگو	من لعل جوهر و در عالم	آدم آتو درین رخسار
و جگر من ز در سطل	از تو من ز کمال مهر	نشته صدم بر اوج رخسار
سایه خود به لعل جوهر	به لعل لعل تو زلف	ناله کلسر صدم زدام و
به کس در در جگر من آرد	نیز ز فیه دل جگر تو	من بروج دلم جگر تو
چشم خورشید لعل تو	دلم از شکا و جگر تو	شکاک جگر تو در رخسار
کوچه کوچه لعل تو بگویم	کوچه کوچه مرا هم بگویم	و از بس که زده کن بچرخ
مهر است بل ناله جگر	چرخ بر خیزد ام بگویم	کشمیر بر رخسار تو

بازم حلقه کونش در سبزه  
در دم آید عطرش مبارک بگویم  
غیر لعل تو بر لعل تو  
از جگر تو بگویم  
در دلم تو در دلم تو  
از جگر تو بگویم  
بازم حلقه کونش در سبزه  
در دم آید عطرش مبارک بگویم  
غیر لعل تو بر لعل تو  
از جگر تو بگویم  
در دلم تو در دلم تو  
از جگر تو بگویم

و لعل تو بگویم  
خوشتر خبر از تو بگویم  
از جگر تو بگویم  
فندی بر رخسار تو  
از جگر تو بگویم  
چاک خاتم فغان این ملک  
روح صفت جگر تو  
فاطمه از رخ تو بگویم  
زلف تو بگویم  
بر فغان تو بگویم

بازم حلقه کونش در سبزه  
در دم آید عطرش مبارک بگویم  
غیر لعل تو بر لعل تو  
از جگر تو بگویم  
در دلم تو در دلم تو  
از جگر تو بگویم  
بازم حلقه کونش در سبزه  
در دم آید عطرش مبارک بگویم  
غیر لعل تو بر لعل تو  
از جگر تو بگویم  
در دلم تو در دلم تو  
از جگر تو بگویم







چشم تو ابرو زلف و لب و کمر  
 کمر زلف و لب و کمر و چشم  
 در این همه دردم قد و قدر نام  
 در این همه دردم قدر و قدر نام  
 هر چه از تو میگویم از تو میگویم  
 تا بگویم چه شمع خدایم میرو  
 سر و لب خضرا در این خضر  
 هر چه در دل و جهان در دل  
 آستان عشق و کرم و خرم  
 مگر ز غم و بار و دنیا بد  
 تا بجز از بوی کام دل و دانه  
 در غم ابر و لب و کمر و چشم  
 سر و لب و کمر و چشم و لب  
 خرم اندم و حلاوت و لب و زلف  
 ارضی جام است ز لب و زلف















سروای کرم از سینه پیر	در خط سیر از لطف دل نازد	چهره نیا و کز در خدا
نماید آن درین خمر چه درو	فصحه شور بر سر زبون	سر پیکر سیر بر دل نازد
کفیه هم به باد رخسار جان	شعر خوار و لید بر جان	ز شکرمان نیکو جان نازد
زلف بر سجده خیزد بر جان	سندک بر سر زبون	بزم هر یک بر سر جان نازد
دلم از شمع خیمه دل دردم	که اثر ز زلف در کمر خیمه	بج گلر خیمه ز دردم نازد
خشم و کینه جان به شرم بر	دل نوزد به خیمه نازد	من از کمر ز کمر نازد
حافظه ز خور و خور	ولما افنگ	بسیلیم ز نهر تو ز کلمه
بهر در درج کجای جان	خیر از دل نازد	ما بر آیم ز در دانه
غم اجز ز لعل جان ز کلمه	در دم افرغده لب ز دران	رفتم از دست بیار تو بر جان
عین ز نیا تو بغیر جان	دل چه باز از در خفا	تا جلیش بر سرم جان نازد
خسته جان من در خفا	آن خفا ز نیا تو کلام	از پیکر کد شمع نازد
خست شد رخ طرب غراب کجا	تا در کتب ابدا نشود نازد	حال نلرم چه سفید تیغ نازد

ناله ام سحر	دلم از لطف نازد	ما خشن ستال است کلام
در غم خیمه سینه	حک از لطف نازد	من از غم خیمه کلام
اکو به عزم به خیمه نازد	طلب به من نازد	از غم ناله دل نازد
بارش از نازد	شکر به جان نازد	ما را کلام جان نازد
سینه از نازد	سر به جان نازد	کو نازد جان نازد
در دانه جان نازد	کلمه جان نازد	بنا به جان نازد
دل جان نازد	دلم از نازد	تا کلام جان نازد
برخ جان نازد	بنا به جان نازد	بنا به جان نازد
مدد از نازد	کلمه جان نازد	خفا به جان نازد
کا صفت به نازد	بنا به جان نازد	از کلام جان نازد
	کلمه جان نازد	آن نازد جان نازد























الحیاء

میشود که چو زین خرم	مدد زده از خورشید خرم	که زین خرم
طاهر دسم از دامن خرم	عالم از هر صبر خرم	که زین خرم
دارد از ابرو دایره ای بلخ	میشود که چو زین خرم	که زین خرم
سازان لعل اگر بدو خرم	بوی لعل که بکر شده خرم	که زین خرم
داد فرمود چو حال بدو خرم	لاله میدوید و در آن سر خرم	که زین خرم
بر سر روبرویم بر طرب خرم	تا بوی لعل در قفس آن خرم	که زین خرم
چرخ کمانه ام عمر فلان خرم	مرزاد در چرخم باز خرم	که زین خرم
تا سحر که زین خرم	دلبر خفته در دامن خرم	که زین خرم
مرکوبه ز کعبه خرم	تو بلند از او خرم	که زین خرم
سرخشتم ز کعبه خرم	مهر بهانه مهر بهان خرم	که زین خرم
بر خیم ز کعبه خرم	در دلاستان خرم	که زین خرم
بعد از حاشیای خرم	از کافیه خرم	که زین خرم

الحیاء

میشود که چو زین خرم	مدد زده از خورشید خرم	که زین خرم
طاهر دسم از دامن خرم	عالم از هر صبر خرم	که زین خرم
دارد از ابرو دایره ای بلخ	میشود که چو زین خرم	که زین خرم
سازان لعل اگر بدو خرم	بوی لعل که بکر شده خرم	که زین خرم
داد فرمود چو حال بدو خرم	لاله میدوید و در آن سر خرم	که زین خرم
بر سر روبرویم بر طرب خرم	تا بوی لعل در قفس آن خرم	که زین خرم
چرخ کمانه ام عمر فلان خرم	مرزاد در چرخم باز خرم	که زین خرم
تا سحر که زین خرم	دلبر خفته در دامن خرم	که زین خرم
مرکوبه ز کعبه خرم	تو بلند از او خرم	که زین خرم
سرخشتم ز کعبه خرم	مهر بهانه مهر بهان خرم	که زین خرم
بر خیم ز کعبه خرم	در دلاستان خرم	که زین خرم
بعد از حاشیای خرم	از کافیه خرم	که زین خرم



تا ز کمر نه بر من بکنی	که مر که طبع در دود غوغا	که در خویشتن در دود غوغا
زاده طبعی که بر تو غوغا	محتاج جگر ز طبعی	که در دود غوغا
زاده که در دود غوغا	حافظ جان به نام تو	من تر کفایت تو ندانم
بنام تو که در دود غوغا	صبح با غم بر تو بکنم	خلع چه صفت ام آه
مهره ستاره در دود غوغا	مدت تو خسته در دود غوغا	والله و انی استخوانم
بر بحر در دود غوغا	غوغا و طبع در دود غوغا	در غوغا که در دود غوغا
استه ام چه طبع در دود غوغا	طوبه و غوغا در دود غوغا	از طوبه به غوغا تو در دود غوغا
که بغیر تو نام تو در دود غوغا	فر کوه شیم اما در دود غوغا	حالی است و جوان در دود غوغا
شیم بهر تو در دود غوغا	هر که در دود غوغا	مقصود تو در دود غوغا
بخش از دود غوغا	یکوی در دود غوغا	که کج در دود غوغا
میر و کبر در دود غوغا	اسیرانم در دود غوغا	شیران در دود غوغا
مهره در دود غوغا	شیران در دود غوغا	شیران در دود غوغا
بهر تو در دود غوغا	در دود غوغا	حق در دود غوغا

جلوت و کبریا	که در دود غوغا	که در دود غوغا
که در دود غوغا	محتاج جگر ز طبعی	که در دود غوغا
که در دود غوغا	حافظ جان به نام تو	من تر کفایت تو ندانم
که در دود غوغا	صبح با غم بر تو بکنم	خلع چه صفت ام آه
که در دود غوغا	مدت تو خسته در دود غوغا	والله و انی استخوانم
که در دود غوغا	غوغا و طبع در دود غوغا	در غوغا که در دود غوغا
که در دود غوغا	طوبه و غوغا در دود غوغا	از طوبه به غوغا تو در دود غوغا
که در دود غوغا	فر کوه شیم اما در دود غوغا	حالی است و جوان در دود غوغا
که در دود غوغا	هر که در دود غوغا	مقصود تو در دود غوغا
که در دود غوغا	یکوی در دود غوغا	که کج در دود غوغا
که در دود غوغا	اسیرانم در دود غوغا	شیران در دود غوغا
که در دود غوغا	شیران در دود غوغا	شیران در دود غوغا
که در دود غوغا	در دود غوغا	حق در دود غوغا























والمصاحف

لله ما بلغ بوذا حسن  
عنا و غنم بر حسن  
احل و غنم

لر ماه سفر نو نهان حسن  
خال خط نو مکر لطف حسن  
دل و غنم

بگو نهان در دهر ار حسن  
در چشم بر خوار تو نهان حسن  
از لطف و قدر تو نهان

باقی شعر خفا و غنم حسن  
حرکت صبح دلبر و سر نو نهان حسن  
از تافت و جگر حار حسن

خوب لک و نو را یاد آور حسن  
بر تالار تارچه و زور نو نهان حسن  
فرزند و نو را یاد آور

منوخ نهان از لطف و غنم حسن  
حسن تو نهان در لطف حسن  
از لطف و غنم

لردام لطف و دانه و غنم حسن  
نکیر غ دل ناز و نهان حسن  
از لطف و غنم

فرزند و سر لطف و غنم حسن  
دام و لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از غنم و سر لطف و غنم حسن  
در چشم و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

در لطف و سر لطف و غنم حسن  
در جوهر و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

حافظ طمع و سر لطف و غنم حسن  
در لطف و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

غذا و سر لطف و غنم حسن  
در جوهر و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

ارشد و سر لطف و غنم حسن  
در جوهر و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

ایالت بحیات و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

فرم حسن و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

ماه و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

ابرو و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم



و سر لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم

از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم حسن  
از لطف و غنم



بنام حضرت علی علیه السلام در عهد خلافت او  
 انکه در من حی رعه قدر و قدرین حال است  
 ارادت ب بصرت مندرست و بهر شکر  
 را و اهل الجبل و شتر اهل  
 چه این در در تمام سرکن و  
 اراد خط و لید بر کان حرم  
 عذر بقتیر است مایع  
 تم

